



یک ابرو

سر بالا

یک ابرو

پا برجا

چشم هاش:

آسمان بی ابر و بی غبار

نگاهش:

انگار «طلب می کند ارث پدر از من!»

ژویشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

پرتال جامع علوم انسانی

سیما:

تصویری از بهار

در پاییز روزگار

دهان:

گرد کرده و نیم باز

گویای حرفی از حروف

شاید: پ، یعنی...

یعنی: پوچ.

می گوید:

- حالا دیگر ما را نمی شناسی؟

- کیست که شما را شناسد، استاد! همه‌ی کتاب‌ها تان را خوانده‌ام، با چه اشتیاقی! بیش از بیست و چند سال کنار بالینم نشسته‌اند. از «جای خالی سلوچ» تا «سلوک»، «نون نوشتن» و «زوال کلنل» را نخوانده‌ام.

- آخر این چشم نیست که من دارم.

بی‌آن‌که تأثرش را آشکار کند، می‌گوید: «خودم می‌آیم و برایت می‌خوانم.»
(هنوز که هنوز است نیامده است، حق دارد؛ وقتی را که می‌تواند صرف آفریدن تازه‌ها کند، بیاید وقفِ تغافل دیگران کند!)

می‌روم و جای می‌آورم، در دو لیوان آب‌خوری، به اصطلاح «چای ترکی». من چای استکانی را دوست ندارم. حالا دیگر دو ابروی او هم سطح می‌شوند و دو خط عمودی، موازی یکدیگر میان‌شان پدید می‌آید. از گوشه‌ی چشم به لیوان چای چشم خیره می‌شود و می‌گوید: خان جان! این چایی‌ها برای رضا براهنی خوب است. چیزی بیار که معقول و منطقی باشد.

می‌گویم: چشم، اما من این چای لیوانی را دوست می‌دارم که نمی‌گذارد براهنی و آثارش را فراموش کنم. خوشحالم که شما هم از او یاد کردید.

می‌روم و با یک چای در استکان کمرباریک و یک نعلبکی لب طلایی در سینی نقره‌ی ظریف برمی‌گردم. با لبخندی از سر رضایت می‌گوید: «حال شد حسابی!»
همه‌اش این‌ها نیست. دولت‌آبادی کوهی از وقار و دانش است. مغرور نیست اما قدر خود را می‌داند. مرا به یاد گفته‌ی حلاج می‌اندازد.

نقل به مضمون می‌کنم. می‌گویند در زندان شبی هزار رکعت نماز می‌خواند. زندانبان پرسید تو که می‌گویی «من خدا هستم» این هزار رکعت نماز را برای که می‌خوانی؟ حلاج در پاسخ گفت: «ما دانیم قدر ما!»

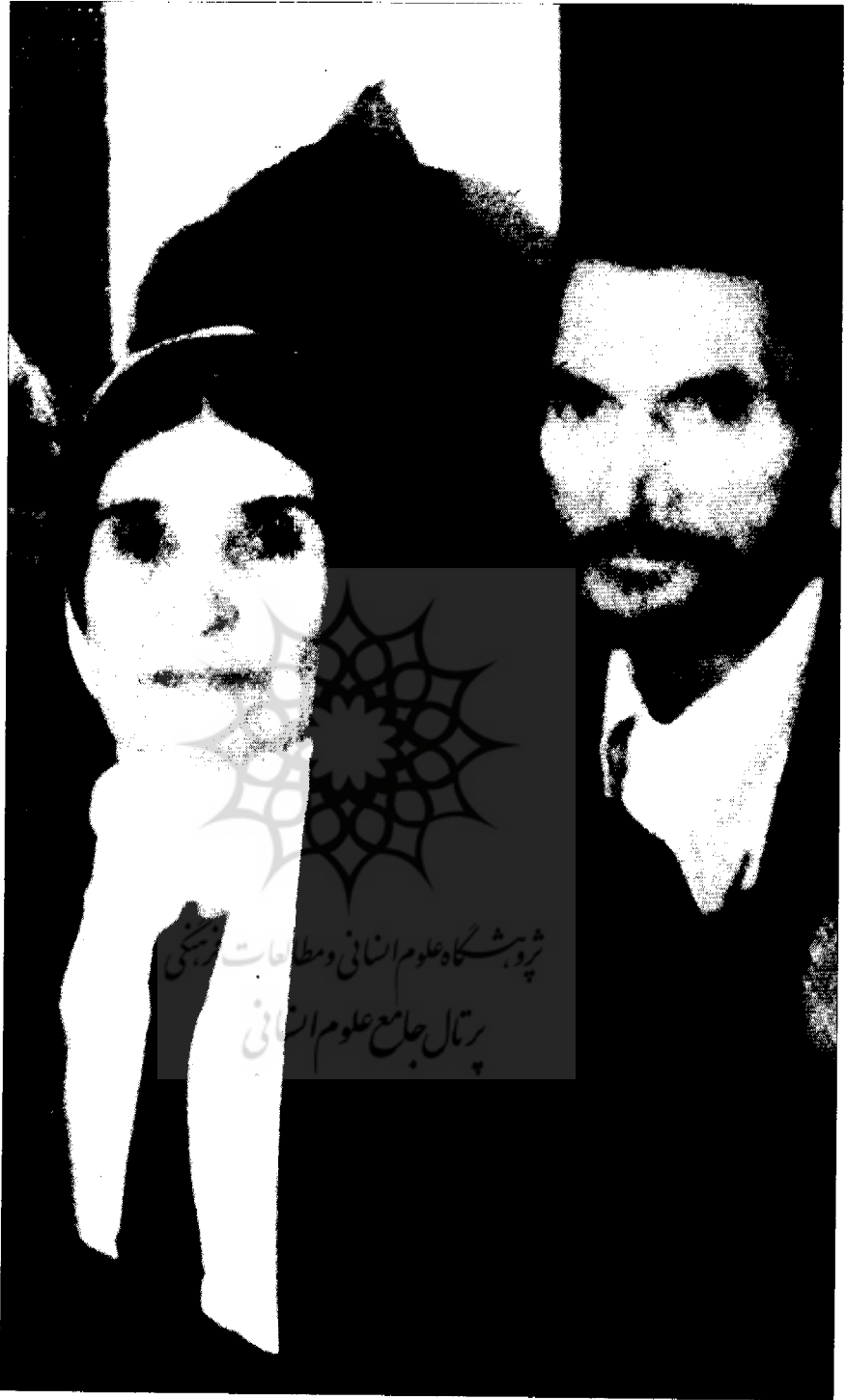
باز هم همه‌اش این نیست. دولت‌آبادی وقتی سر حال باشد بسیار خوش‌محضر است. از لطفه‌گویی دریغ نمی‌کند و تا حد امکان می‌خنداندت. گاهی هم خیلی جدی‌ست. انگار فکر می‌کنی که پشت میز سخنرانی حرف می‌زند. در کار خود استاد است و بسیار چیزها می‌توان از او آموخت.

حادثه آفرینی در نوشته‌های او جای ارجمندی دارد. وقتی قصه‌هایش را می‌خوانی و به شرح حادثه می‌رسی صدای قلب خودت را می‌شنوی! این همان حالتی‌ست که من با خواندن صحنه‌ی اسب‌دانی در رمان جنگ و صلح تالستوی حس کرده‌ام.

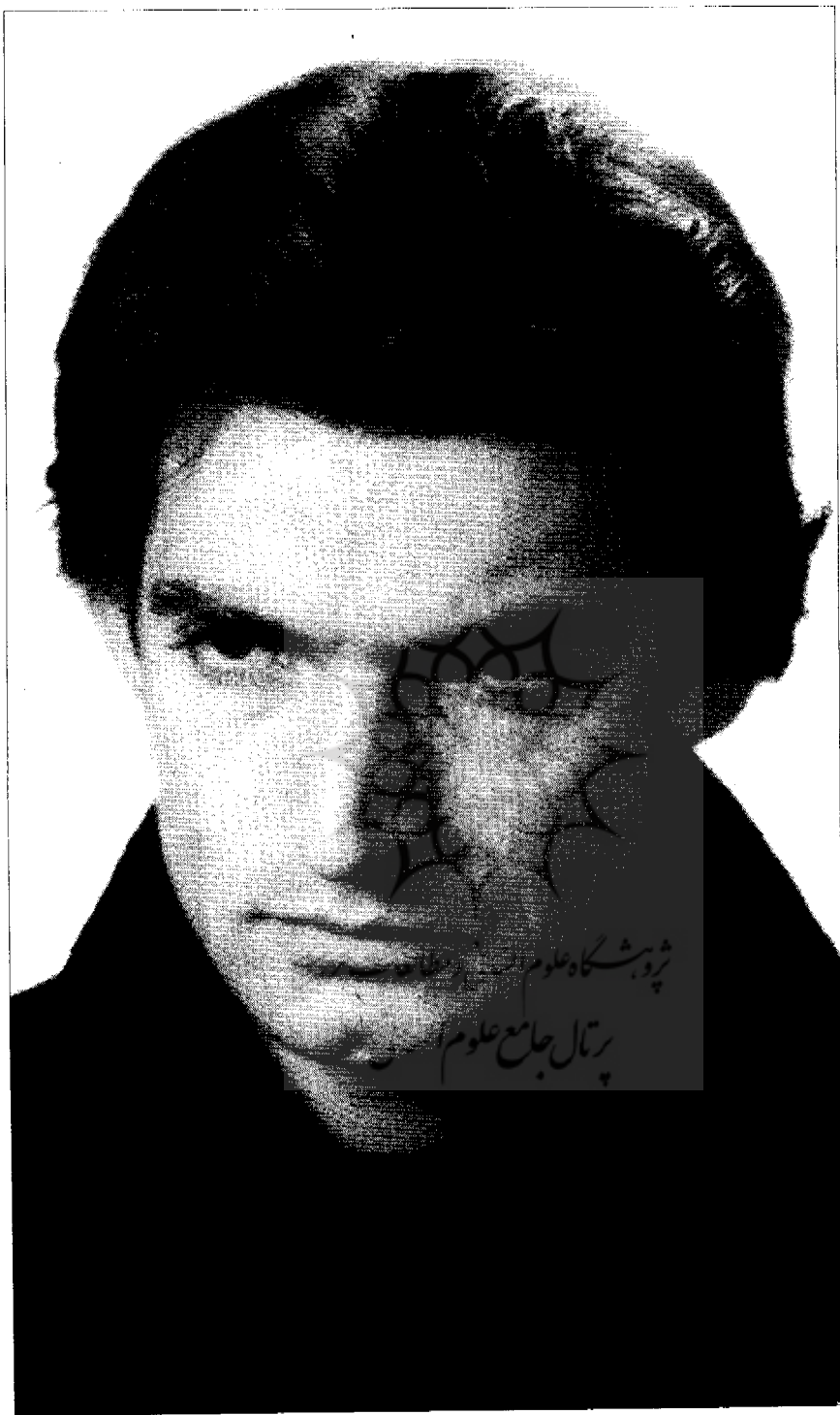
اینک شما و سخنی بیشتر درباره‌ی او به نقل از کتاب یاد بعضی نفرات.
عمرش دراز و قلمش همیشه برتوان باد.

سیمین بهبانی

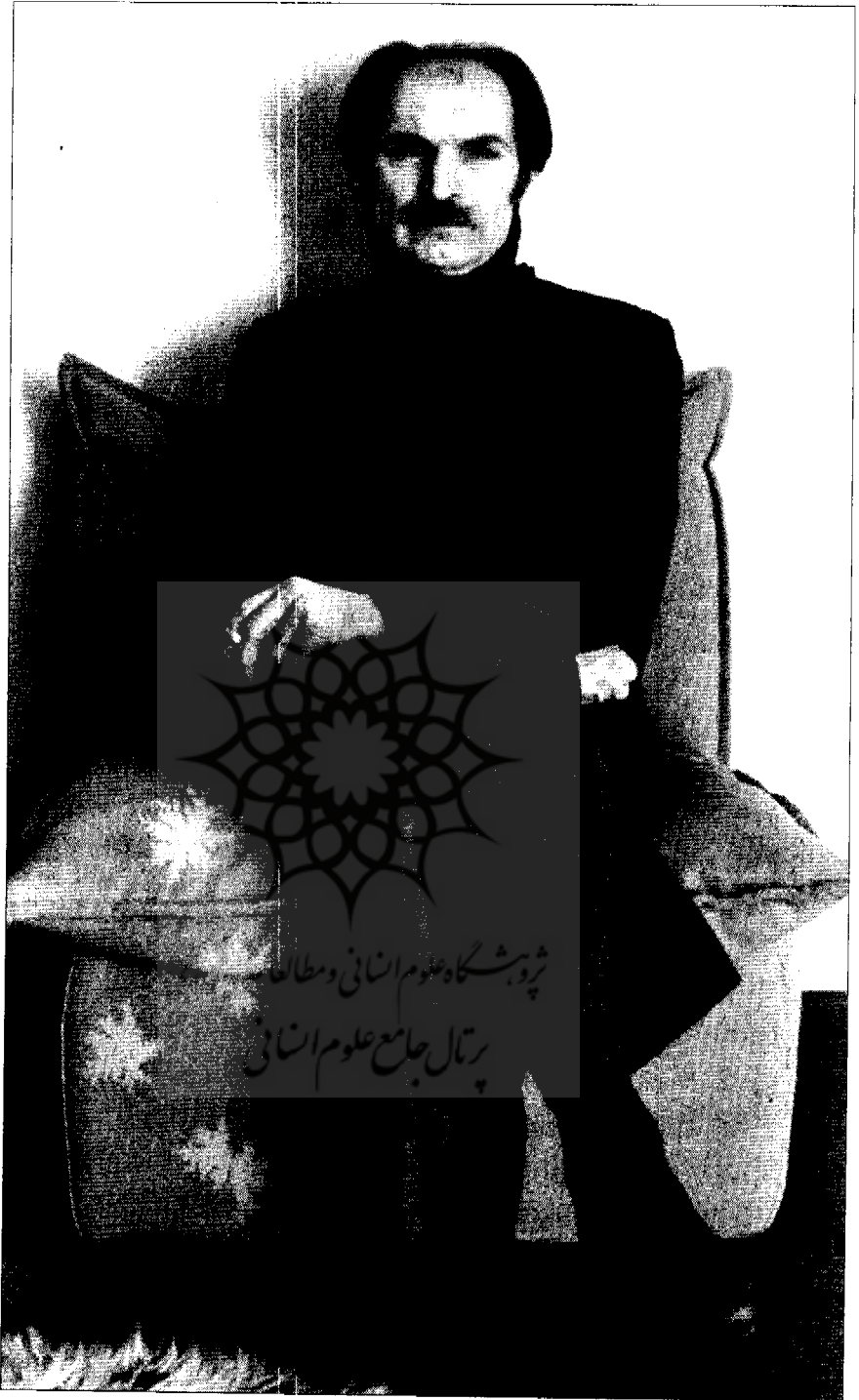
۲۴ مرداد ۸۹



• پدر (عبدالرسول) و مادر (فاطمه)



• محمود دولت‌آبادی در سال‌های تجربه تئاتر و بازیگری



• محمود دولت‌آبادی در خانه. زمستان ۱۳۶۱.

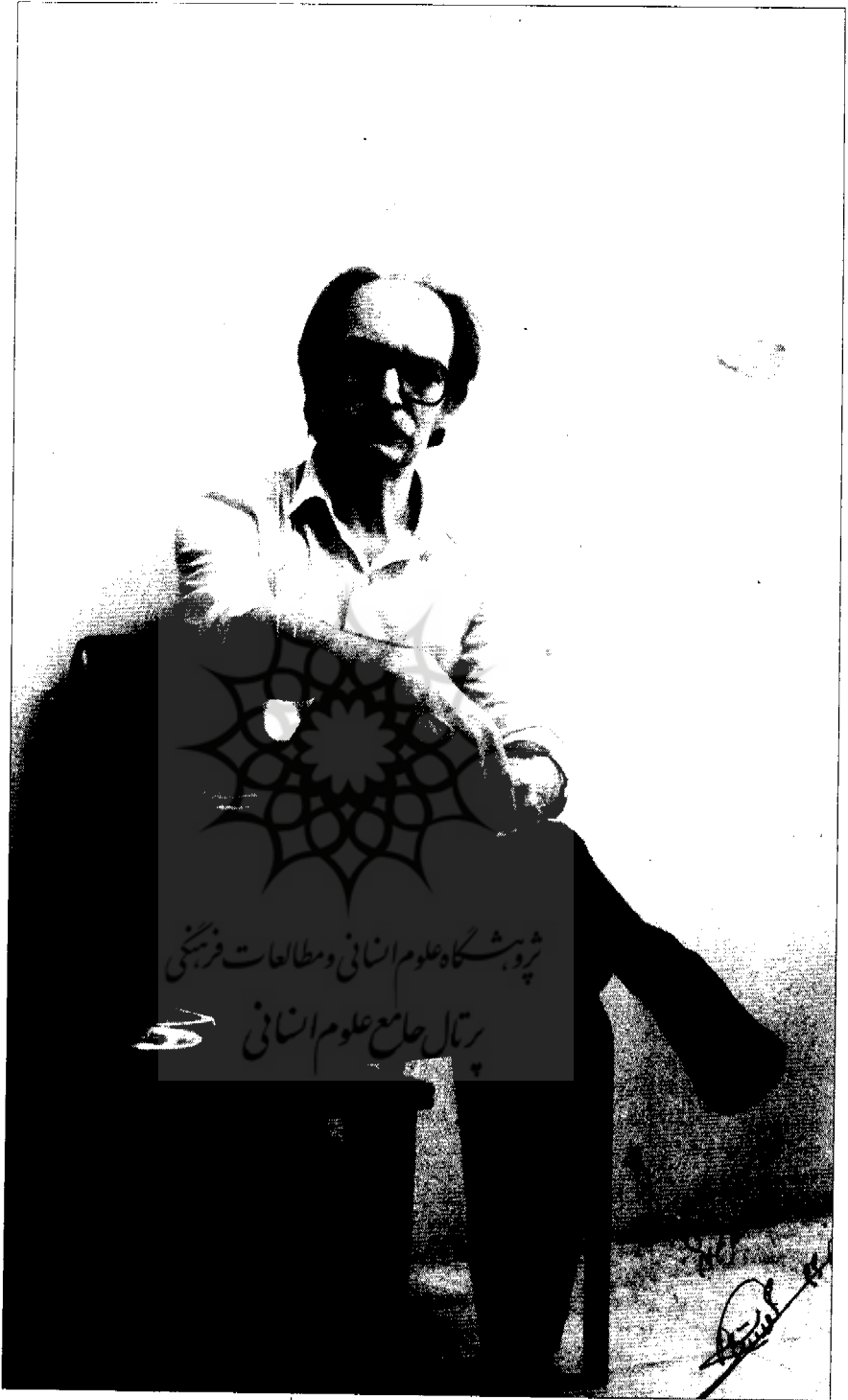


• یارتا یاران و محمود دولت‌آبادی. زمستان ۱۳۶۱. تهران

۲۸۴



• محمود دولت‌آبادی در اتاق کار خود. زمستان ۱۳۶۱.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
رتال جامع علوم انسانی

• محمود دولت آبادی در میانسال (تابستان ۱۳۶۴)



• محمود دولت‌آبادی و مهدی فتوحی. تابستان ۱۳۶۳.

۲۸۶

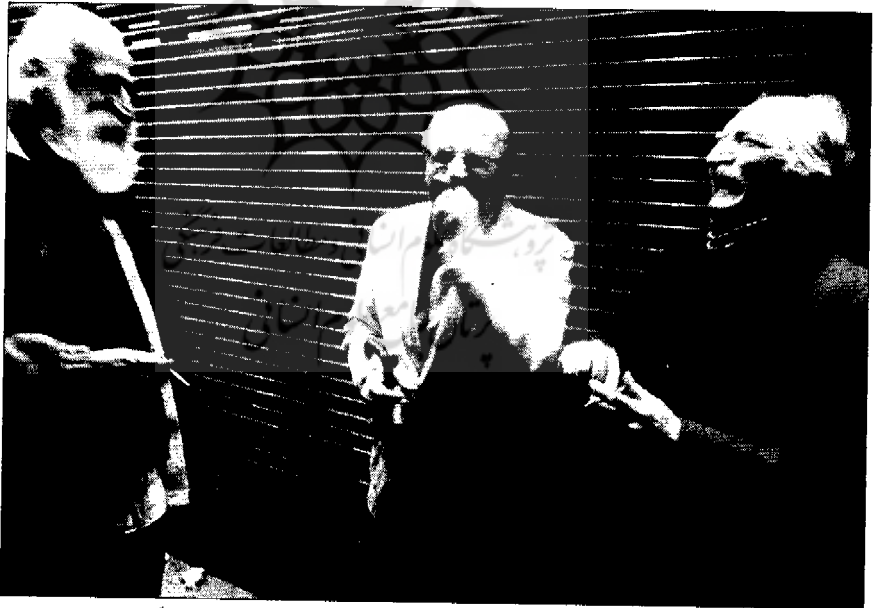


• محمود دولت‌آبادی و احمد شاملو (شهرک دهکده)



• محمود دولت‌آبادی و یاشار کمال (نویسنده ترک) در کنفرانس جهانی قلم

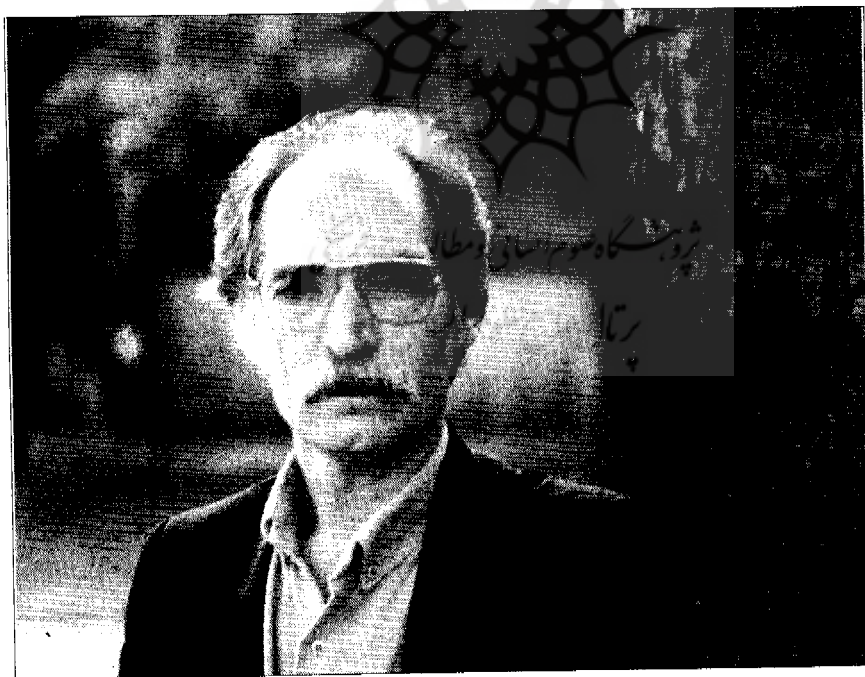
۲۸۷



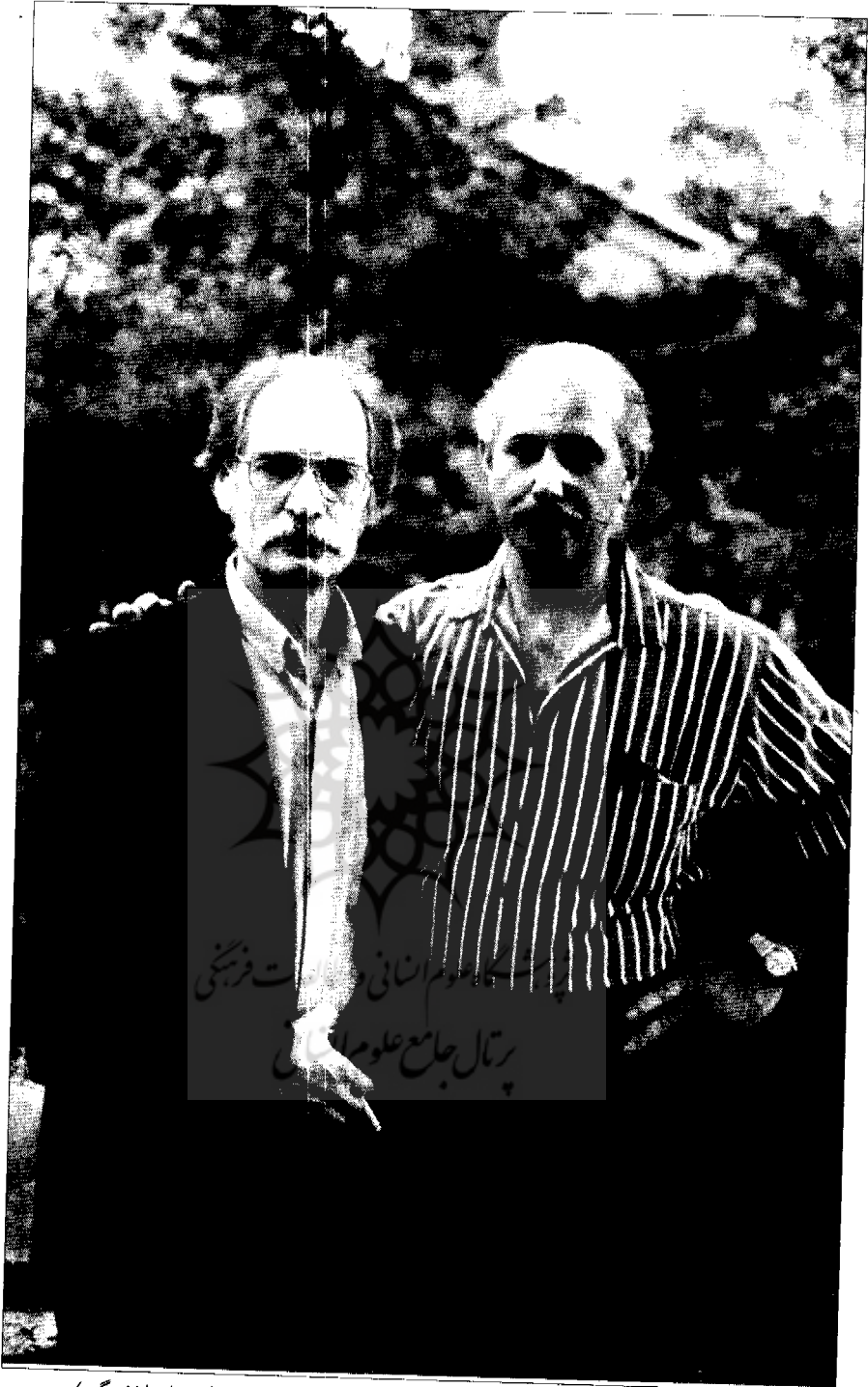
• محمود دولت‌آبادی و جواد مجابی و محمدرضا لطفی. بیرون گالری گلستان (نمایشگاه نقاشی سارا دولت‌آبادی)



• محمود دولت‌آبادی و دکتر محمدرضا شفیعی کدکنی در برلین (۱۳۶۹)



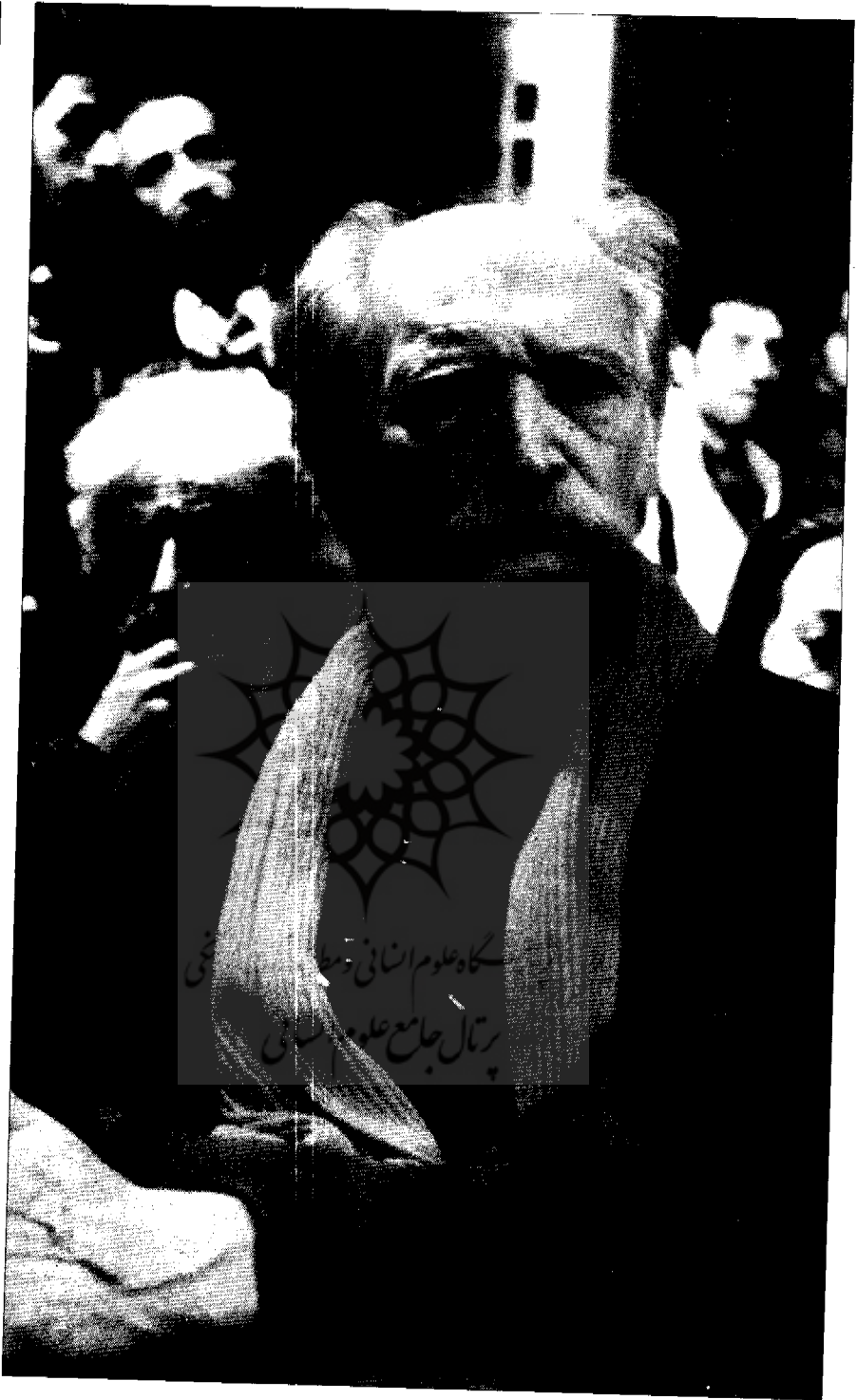
• در سفر آمریکا (ژوئن ۱۹۹۱) (عکس از ناهید اصلان‌بیگی)



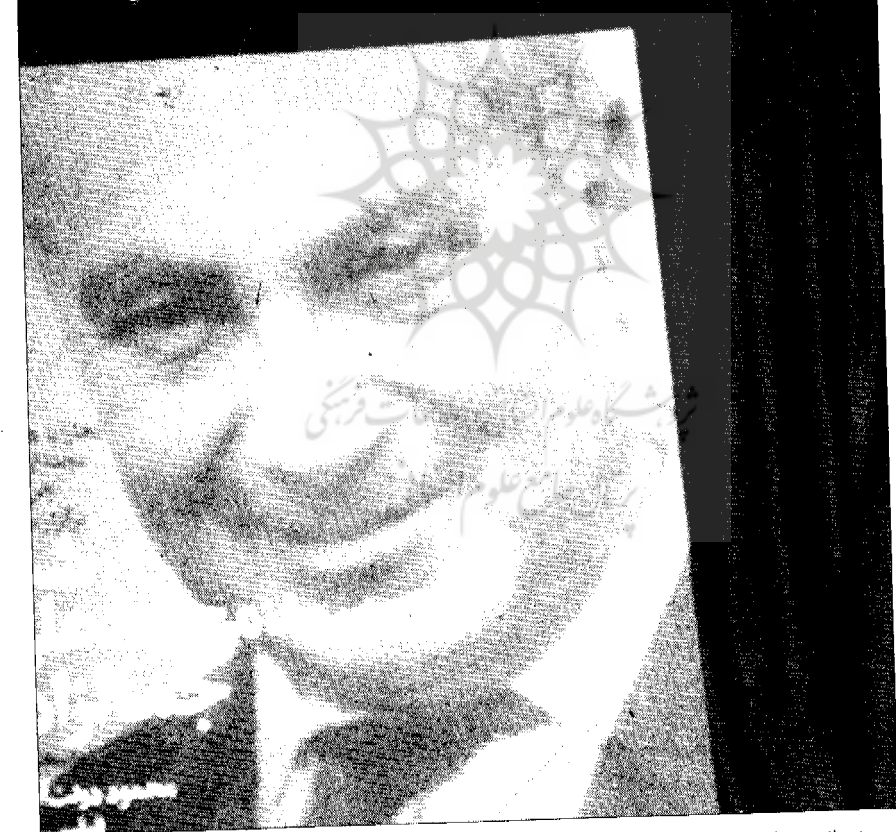
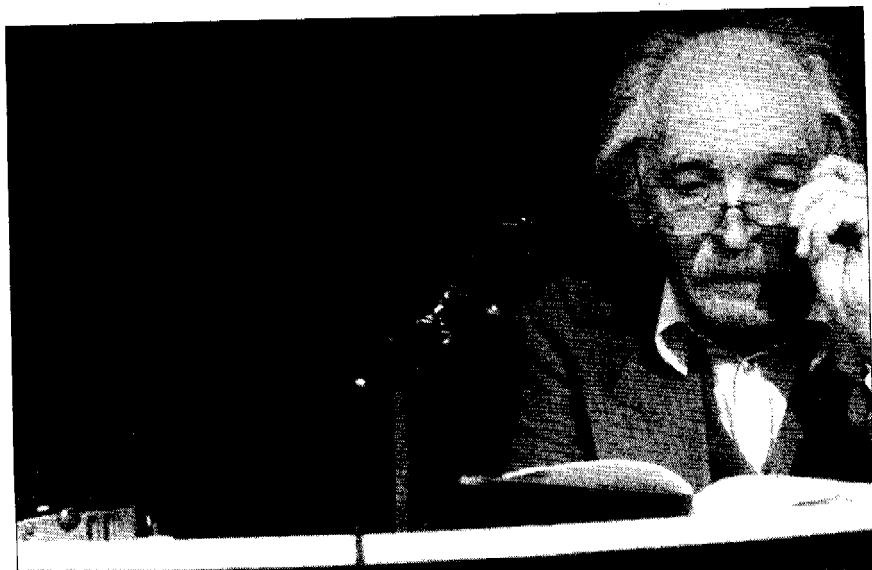
• نیوجرسی - بیژن اسدی پور و محمود دولت آبادی (ژوئن ۱۹۹۱) (عکس از ناهید اصلان بیگی)



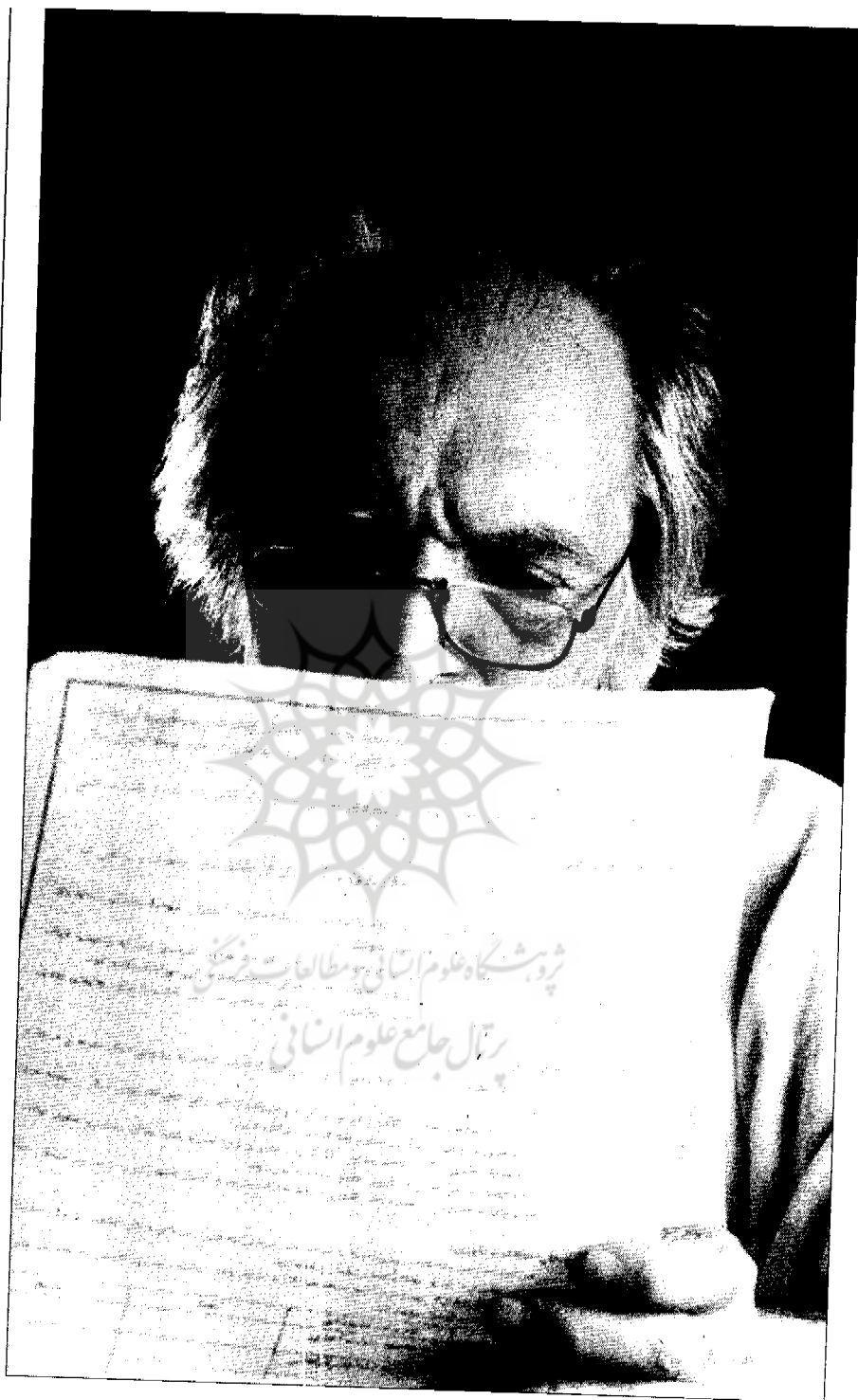
• در مراسم بدرقه احمد شاملو در مقابل بیمارستان ایرانمهر



• مراسم شب مولانا از شب‌های مجله بخارا (۲۳ آذر ۱۳۸۵)



• سخنرانی درباره سید محمد علی جمالزاده در سالروز تولد جمالزاده در شب‌های مجله بخارا (آبان ۱۳۸۵)
عکس از جواد آتشباری



• محمود دولت‌آبادی (عکس از کامبیز شافعی)

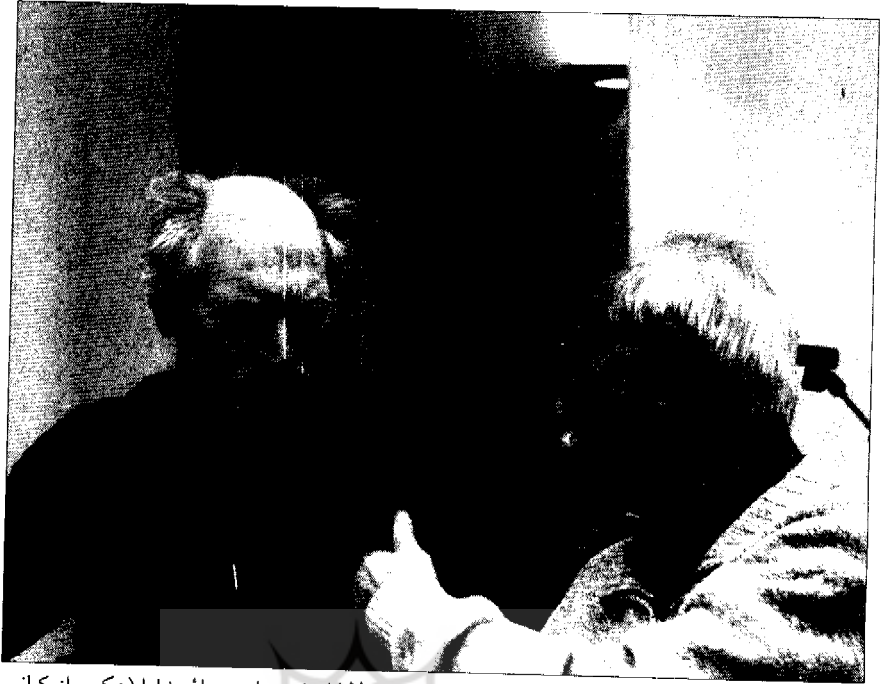


• محمود دولت‌آبادی و همسرش مهرآذر در شب سیدمحمدعلی جمالزاده (آبان ۱۳۸۵)

۲۹۴



• محمود دولت‌آبادی و دکتر عزت‌الله فولادوند در شب هانا آرنت

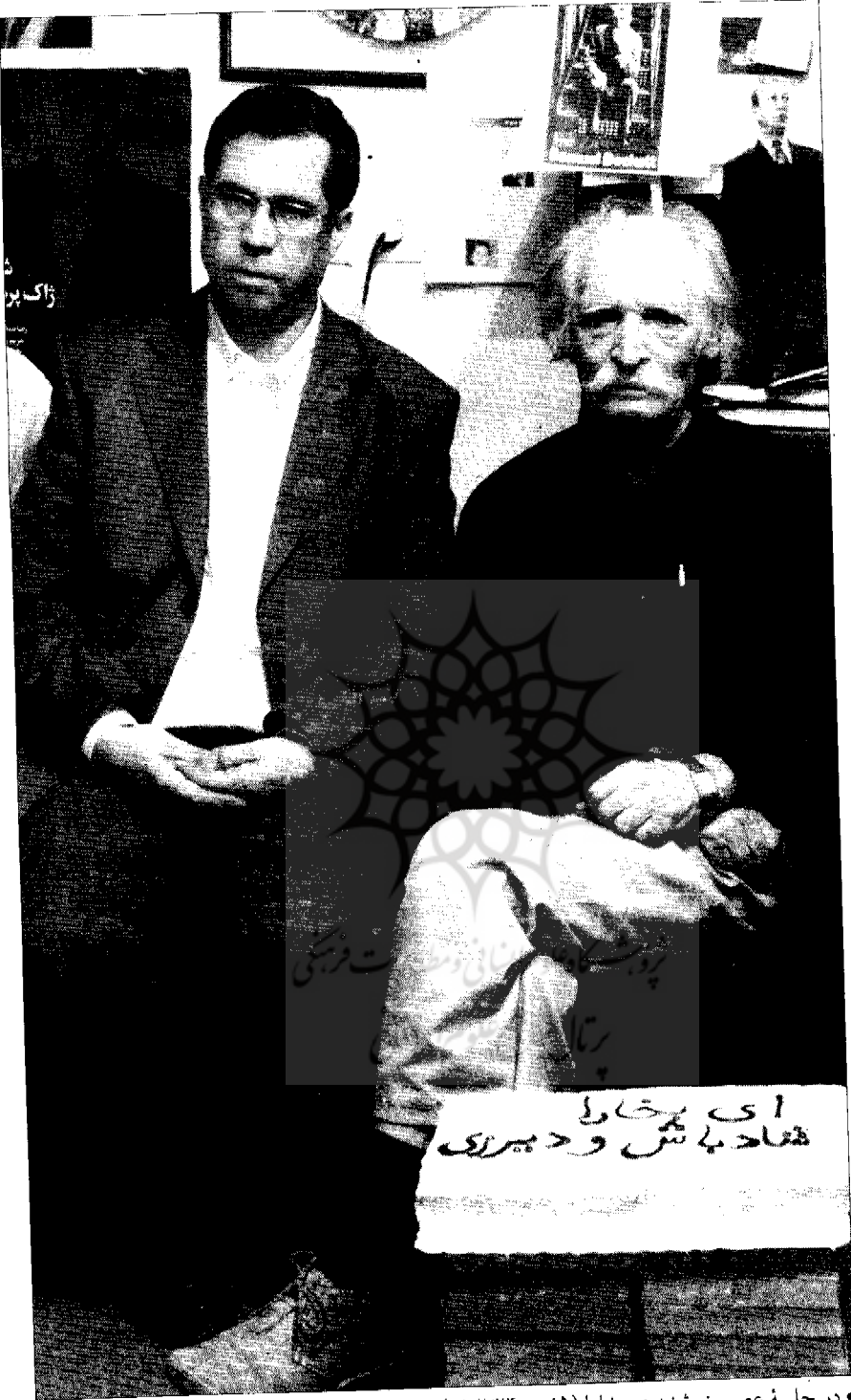


• ۲۳ آذر ۸۵ با دکتر محمدعلی موحد قبل از مراسم شب مولانا از شب‌های مجله بخارا (عکس از کیانی امانی)

۲۹۵



• ۵شنبه ۸۸/۲/۲۴ از راست: هاشم بناپور - محمود دولت‌آبادی - علی دهباشی و شیدا دیانی (عکس از شهاب دهباشی)

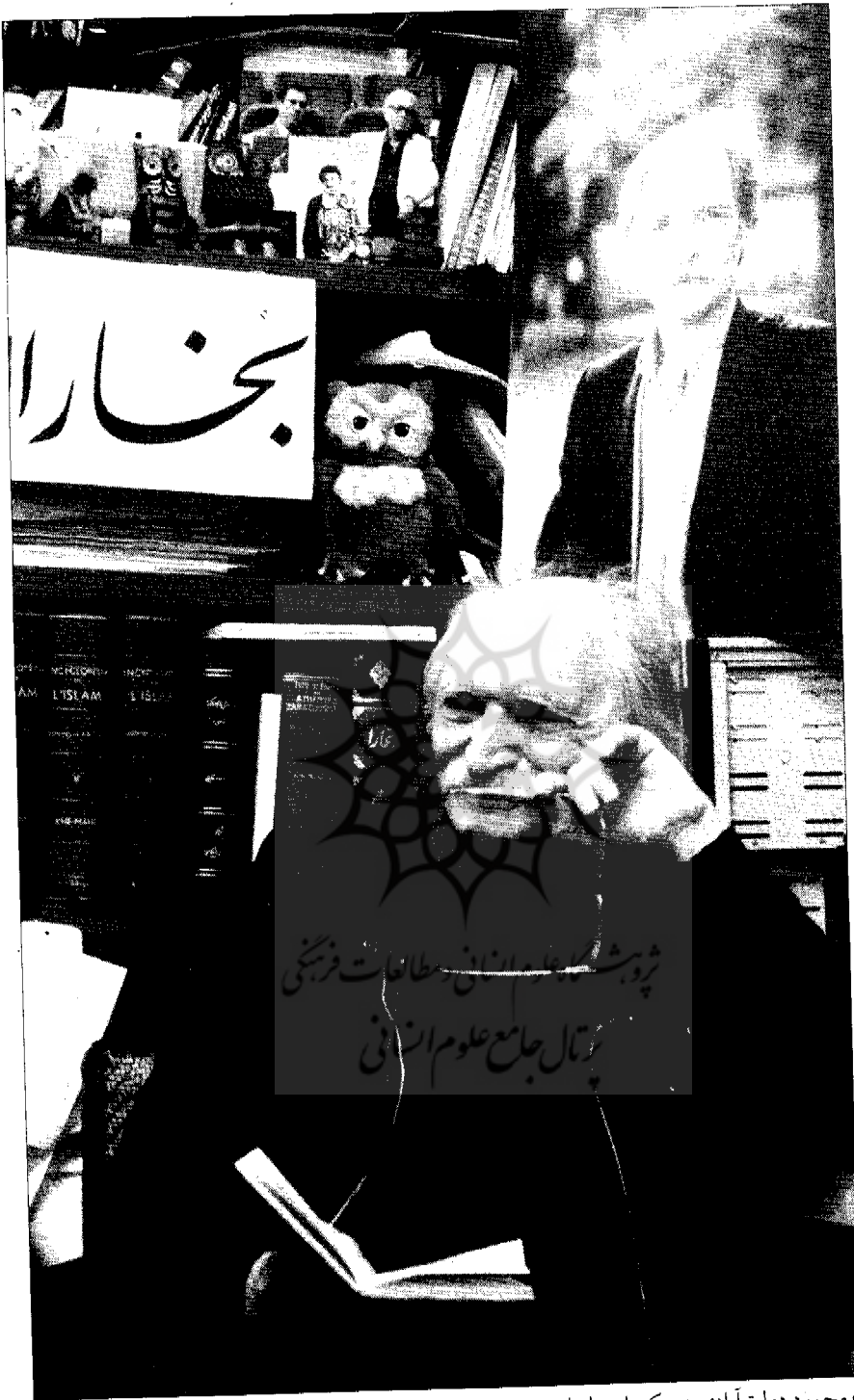


ای بخارا
شهادت باس و دپیری

• در جلسه عصر پنجشنبه در بخارا (شنبه ۸۸/۲/۲۴)



• دفتر مجله بخارا - هشتاد و نهمین اردیبهشت ماه ۱۳۸۸ - جلسه عصر پنجشنبه در بخارا که اختصاص داشت به دیدار محمود دولت‌آبادی با خانم سوگی اوزدآمار نویسنده آلمانی که عضو آکادمی زبان و ادبیات آلمان. در این عکس محمود حسینی‌زاد - سعید فیروزآبادی - فرزانه قوجلو - هاشم بناپور - شیوا مقللو - محمدعلی آتش‌برگ - پاسمین نقی - ناهید موسوی - محمدحسن حامدی - جواد آشنیاری - سحر مازیار - سیسل ترن - مهدی وزیربانی و دیگر دوستان ازان دولت‌آبادی دیده می‌شوند. (عکس از شهاب دهباشی)



• محمود دولت‌آبادی در یکی از جلسات عصر پنجشنبه در بخارا با دوستان‌انش (عکس از جواد آتشباری)



• دیدار با دکتر محمدرضا شفیعی کدکنی - چهارشنبه ۱۲ تیر ۱۳۸۷ (عکس از علی دهباشی)

۲۹۹

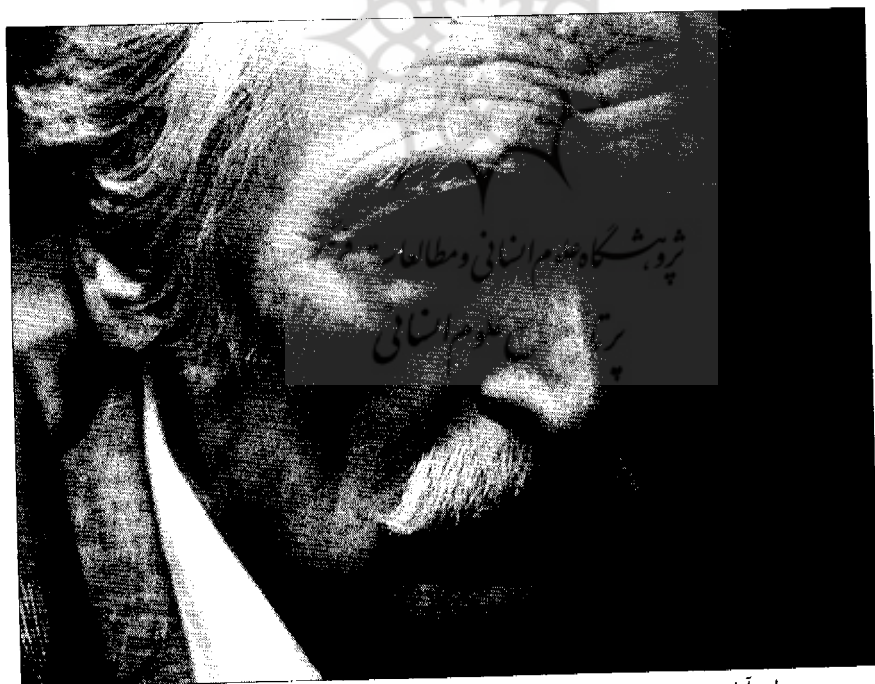


• از راست: ژان کلود وازن - کنستانتین پاسالیس و محمود دولت‌آبادی در میزگرد «حیات و نقش نشریات ادبی» شهریور ۱۳۸۷ - (عکس از علی دهباشی)

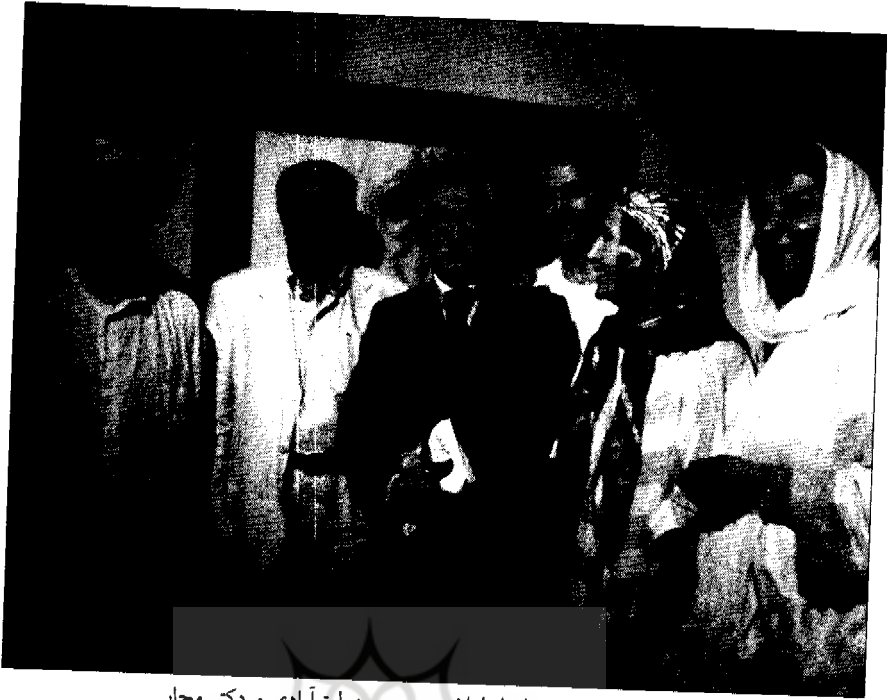


• محمود دولت‌آبادی در شب کافه شوکا. تابستان ۱۳۸۹.

۳۰۰



• محمود دولت‌آبادی در شب کافه شوکا. تابستان ۱۳۸۹.

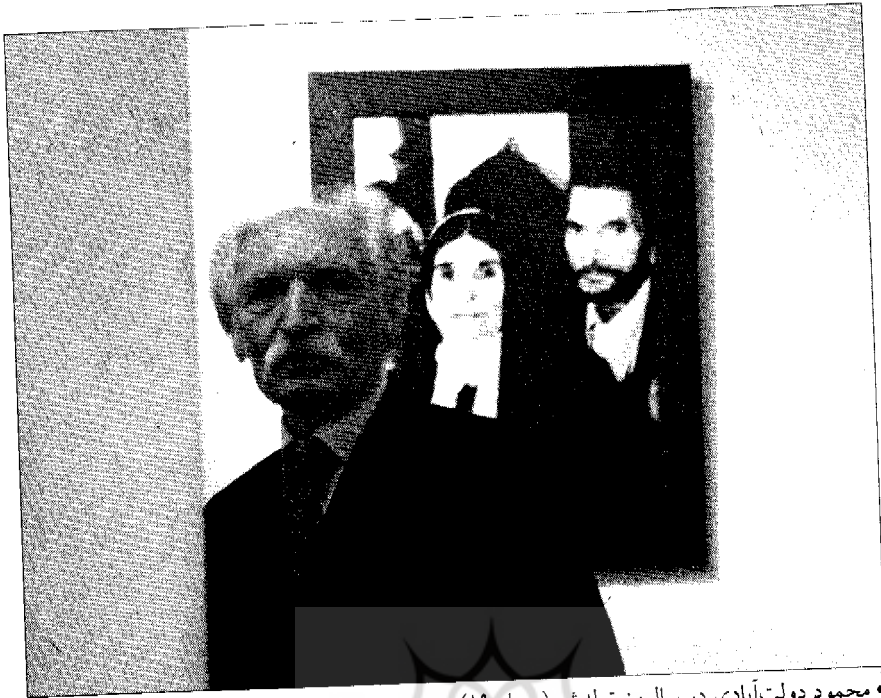


• مهرآذر دولت آبادی - خانم مجابی - یارتا یاران - محمود دولت آبادی و دکتر مجابی

۳۰۱



• محمدرضا لطفی و محمود دولت آبادی در مراسم افتتاحیه نمایشگاه عکس های دولت آبادی (مرداد ۸۹)
(عکس از فرجام منصوری)

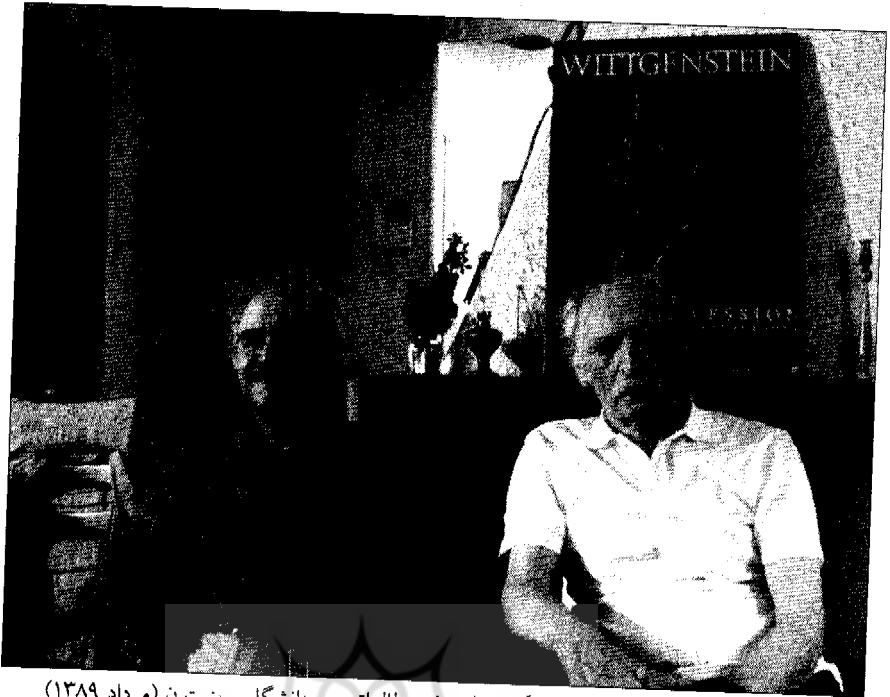


• محمود دولت‌آبادی در سالروز تولدش (مرداد ۸۹)

۳۰۲

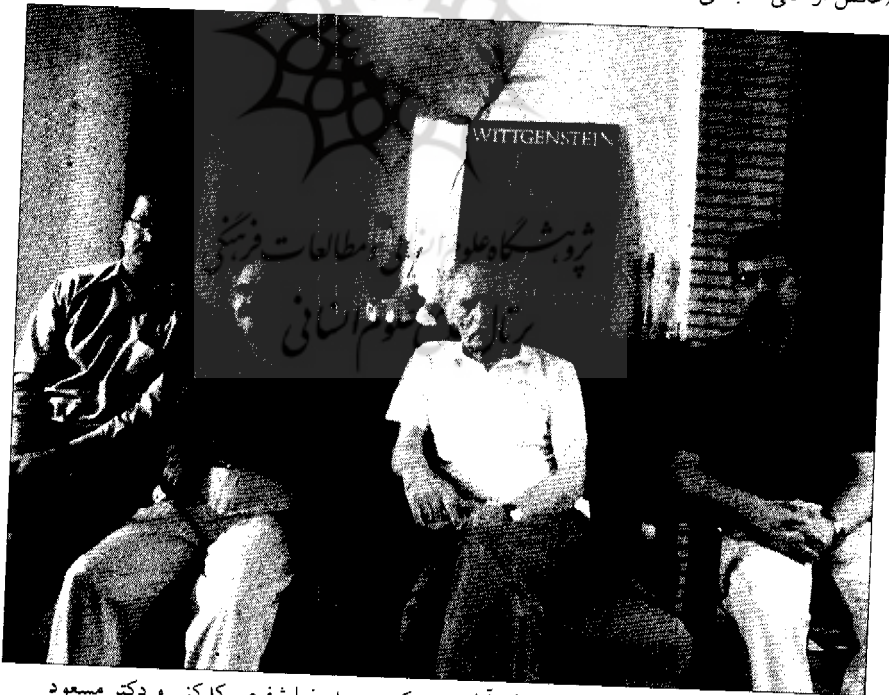


• دکتر جواد مجابی - مهرآذر دولت‌آبادی و محمود دولت‌آبادی، تابستان ۱۳۸۹

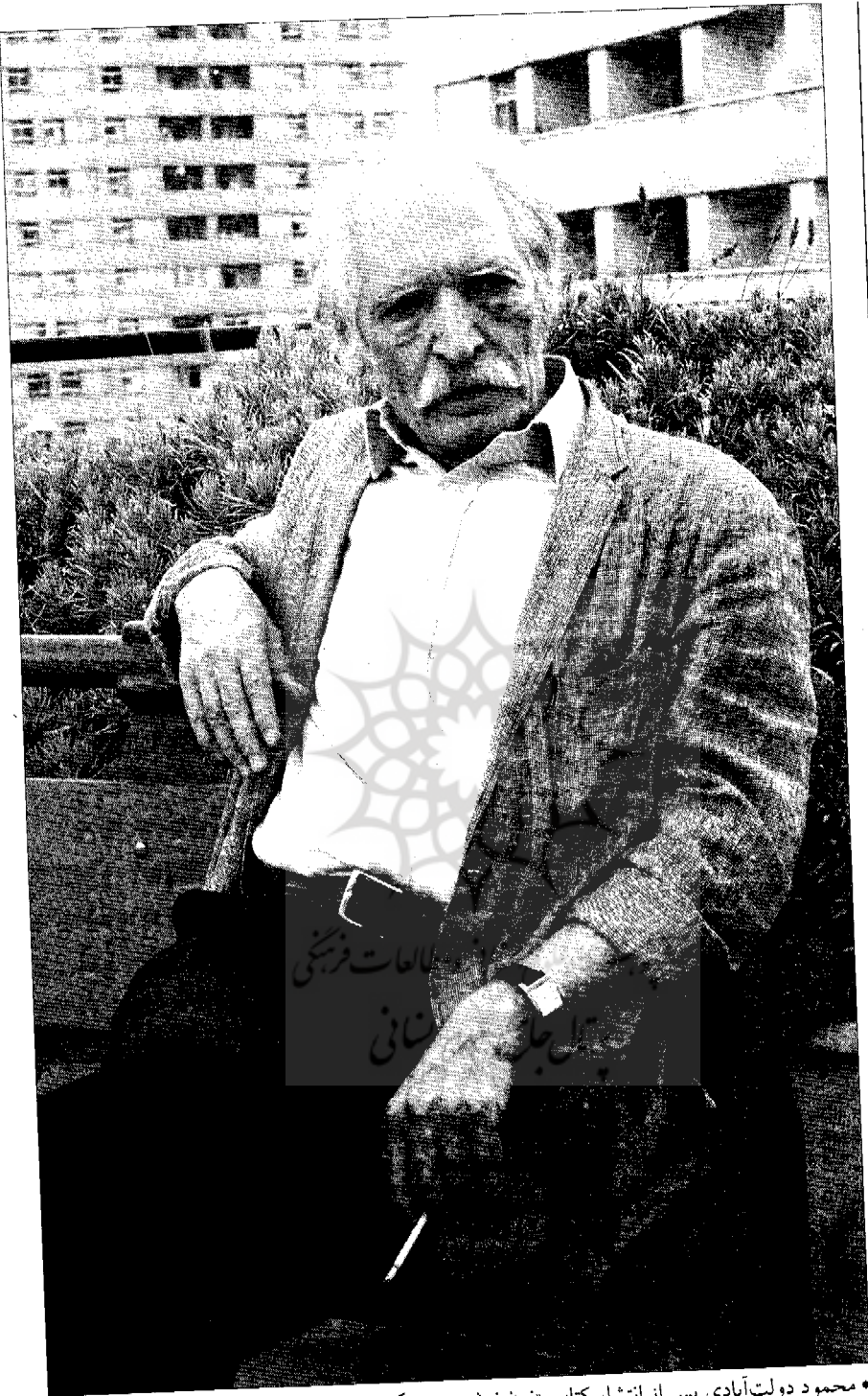


• دیدار با دکتر شفیعی کدکنی پس از بازگشت از سفر مطالعاتی در دانشگاه پرینستون (مرداد ۱۳۸۹)
(عکس از علی دهباشی)

۳۰۳



• از راست: محمدافشین وفایی محمود دولت‌آبادی - دکتر محمدرضا شفیعی کدکنی و دکتر مسعود جعفری در منزل دکتر کدکنی - مرداد ۱۳۸۹ (عکس از علی دهباشی)



۳۰۴

• محمود دولت‌آبادی پس از انتشار کتاب «نون نوشتن» - عکس از علیرضا موحدی



• محمود دولت‌آبادی در خانه. تابستان ۱۳۸۹ (عکس از یارتا یاران)

۳۰۵



• محمود دولت‌آبادی در خانه. تابستان ۱۳۸۹ (عکس از یارتا یاران)